

محمد کوراوند:

ترور کسروی و تاوان اجتماعی آن

در خاطرات آیت الله مستجابی چنین آمده است:

«در نجف حین تحصیل با نواب صفوی آشنا شده بودم. با سید مجتبی نواب صفوی قرار گذاشتیم که بیاییم تهران با احمد کسروی و چند تا از علمایی که بعد از مشروطه منحرف شده بودند بحث و مناظره کنیم. آمدیم ایران با آشیخ باقر کمره‌ای بحث کردیم. اطراف این شیخ را کمونیست‌ها گرفته بودند. بعد از چند روز بحث قانع شد. دیگران هم به همین منوال، خیلی زود راه افتادند اما کسروی نه.

روزی که برای بحث رفتیم سراغ کسروی هر سه نفر ما را یک لقمه کرد. آدم کار کرده و بسیار باسوادی بود. وکیل هم بود. با همه آن حرارتی که نواب صفوی و ما داشتیم، ما را یک لقمه کرد. یاران نواب چند تا جلسه دیگر هم گرفتند و بعد دیدند فایده ندارد و حریفش نمی‌شوند. بالاخره رفتند و او را کشتند. بار اول که نواب اقدام کرد کسروی کشته نشد. بار دوم سید حسین امامی کار را تمام کرد. در راهروی دادگستری ۲۴ ضربه چاقو بهش زد و البته چند تایی هم گلوله»
این چند خط بخش تلخی از تاریخ عبرت آموز معاصر ماست که نشان می‌دهد ما چه راه سختی از اعماق تصلب تا به امروز پیموده ایم.
اما تاسف بار تر از ترور، واکنش جامعه و رفتار خواص پس از قتل کسروی بود.

فردای واقعه برخی علمای نجف به تهران تلگراف زدند و خواستار آزادی فوری عاملان ترور شدند. کاشانی و دیگر حامیان معنوی فداییان اعلامیه پخش کردند که در صورت محاکمه ضاربین دست به اقدامات جدی و اساسی خواهند زد.
دادگستری شاهنشاهی که راپورت زمان و مکان دادگاه کسروی را به فداییان داده بود، هیچ محافظتی از کسروی نکرد. چندی پس از ترور هم برادران امامی بلاقید آزاد شدند.

بازاریان ثروتمند علاوه بر اینکه وثیقه کلانی برای آزادی قاتلین مهیا کردند در خیابان نقل و شیرینی پخش کردند و گوسفند سر بریدند. بخشی از عوام و طبقات سنتی هم تعداد زیادی سند برای آزادی برادران امامی به دادگستری بردند.

اما تاسف بارتر از همه واکنش روشنفکران بود!
جز اندک مقاله‌هایی در روزنامه‌های چپ‌گرا، قتل کسروی با سکوت محض رسانه‌ها، سکولارهای روشنفکر و نواندیشان مذهبی و حتی ملی‌گرایان مواجه شد. قتل یک پژوهشگر، زبان‌شناس و مورخ ملی‌گرا، اندیشمند خردگرا و منتقد نظام فکری-فرهنگی معیوب ایران (و نه صرفاً نظام مذهبی) [آخرین و بزرگترین و عمیق‌ترین مصلح اجتماعی ایران] در سالهایی که بانگ مشروطه خواهی، حکومت قانون و نوگرایی ملی و مذهبی در هر محفل روشنفکری بلند بود، نمی‌توانست بدون تاوان باشد.
تاوان این سکوت و همراهی را جریان روشنفکری و کل جامعه ایران بعدها با ضرباتی که از واپس‌گرایان خورد به سختی پرداخت کرد. برای جامعه ایران نیز سکوت در برابر حذف روشنفکران به رویه‌ای مرسوم بدل گشت و روشنگری به خاموشی گرایید.

گفتنی است علت عدم حمایت حکومت سلطنتی از کسروی این بود که وی همان قاضی بود که حکم به رفع تصرف رضاخان از املاک مردم حاشیه تهران داد و رییس دادگستری رضاشاه برای خوش خدمتی او را منتظر خدمت کرد اما کسروی در پایین این حکم نوشت: من منتظر خدمت نمی‌مانم، این خدمت است که باید منتظر من بماند!
و اکنون بیش از هفتاد سال است که خدمت منتظر یک کسروی مانده است!!

-علیرغم اینکه صادق هدایت با کسروی روابط نزدیکی نداشت، اما تنها روشنفکری بود که صراحتاً این ترور را محکوم کرد.

می‌گویند زهرخند تاریخ بزرگ زهرخندیسست تحمل ناپذیر، عبدالحسین هژیر که در دهه ۲۰ خورشیدی مدتی نخست وزیر و وزیر دربار بود و کسروی را مهدورالدم می‌دانست خود در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ خورشیدی توسط فداییان اسلام در مقام وزیر دربار به قتل رسید، زهرخند تاریخ را وقتی شاه در سال ۵۷ متوجه شد که کسروی در سال ۱۳۲۳ در ملاقاتی حضوری به ایشان گفته بود: من هم خود روحانی بوده‌ام و هم روحانی‌زاده، ملایان در تدارک برپایی حکومت اسلامی هستند اگر اقدامی در جهت محدود کردن آنها نشود و اینان به قدرت برسند هم دودمان شما و هم ملت ایران را بر باد خواهند داد، بعد از قتل کسروی بسیاری از سیاسیون مخالف و حتی موافق شاه هشدارهای به صراحت و یا به صورت تلویحی به او می‌دادند اما هیچکس ندانست و یا نمی‌داند و یا نمی‌خواهد بداند و یا می‌داند و نمی‌خواهد بگوید چرا تا روز آخر که ایران را ترک کرد و تا آن روز هم قدرت مطلق داشت به نصیحت احمد کسروی عمل نکرد.